

## مراودات بینا فرهنگی: صورت‌بندی مفهوم «سخنوری» در ایران سده‌های میانه و مصر باستان (با تکیه بر دو کتاب آموزه‌های پتاح حوتپ و قابوس‌نامه)

داوود عمارتی مقدم\*

### چکیده

پژوهش حاضر، بر آن است تا نشان دهد که برای تدوین اصول بلاغت و سخنوری در جهان اسلام، باید به منابعی جز منابع رسمی بلاغت مراجعه کرد. یکی از این منابع، مجموعه متونی است که به «ادبیات حکمی» یا «اندرزنامه‌ها» شهرت دارد. برخی از متون متعلق به ابن ژانر، حاوی اصول بنیادین «بلاغتی» است که بیش از هر چیز خاص موقعیت‌های گفتاری و شفاهی است. در مقاله‌ی حاضر، از طریق مقایسه‌ی کهن‌ترین رساله‌ی بلاغی موجود، یعنی رساله‌ی آموزه‌های پتاح حوتپ، و برخی فصول قابوس‌نامه به مثابه‌ی نخستین اندرزنامه‌ی فارسی که فصول مستقلی را در باب سخنوری در خود جای داده است، تلاش می‌شود اصول بلاغت شفاهی و گفتار-محور تدوین گردد. این اصول عبارت‌اند از: ۱- خاموش ماندن ۲- سخن گفتن در زمان مناسب ۳- عدم افراط در کاربرد واژگان پرشور و عاطفی ۴- سلیس سخن گفتن همراه با تامل فراوان ۵- یکی بودن دل و زبان، یا بیان حقیقت. بررسی این اصول، گذشته از نشان دادن تفاوت‌های بنیادین میان بلاغت گفتار-محور و نوشتار-محور، نشان‌دهنده‌ی استقلال بلاغت ایرانی از سنت فن خطابه‌ی یونان و روم باستان نیز هست و همچنین می‌تواند در جهت تدوین اصول بلاغت ایرانی - اعم از شفاهی و مکتوب، و مستقل از اصولی که در درسامه‌های بلاغی تالیف شده به زبان عربی یافت می‌شود - نیز راه‌گشا باشد.

\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه نیشابور، demarati@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۱

**کلیدواژه‌ها:** بلاغت ایرانی، بلاغت مصری، بلاغت گفتار-محور، اندرنامه‌ها، پتاح‌حوتپ، قابوس نامه.

## ۱. مقدمه

رساله‌ی آموزه‌های پتاح حوتپ، که کهن‌ترین رساله‌ی موجود در باب اصول سخنوری در تاریخ جهان است، حاوی آموزه‌هایی است که پتاح حوتپ، وزیر دربار سلطان ایسیسی (Isesi)<sup>۱</sup>، خطاب به فرزندش نگاشته است. این رساله را محققان کهن‌ترین رساله‌ی موجود در جهان در باب سخنوری دانسته‌اند، که تاریخ نخستین پاپیروس‌هایی که این متن بر آن‌ها نگاشته شده، ظاهراً به اوایل هزاره دوم پیش از میلاد بازمی‌گردد (Kennedy, 1998, 128)<sup>۲</sup>. محتوای این رساله صرفاً در باب سخنوری نیست و آموزه‌های اخلاقی دیگری را نیز در بر دارد، اما محورهای اصلی سخنوری مصر باستان را می‌توان در آن یافت. برخی از این اصول و قوانین که مصرشناسان برجسته‌ای چون مایکل فاکس آن‌ها را بر مبنای این رساله (و چند اثر مکتوب دیگر) بازشناسی کرده‌اند، عبارت‌اند از: اهمیت سکوت، یگانگی دل و زبان (یگانگی اندیشه و گفتار)، سلیس و سنجیده سخن گفتن و غیره (به نقل از: همان). هم‌چنین، این مصرشناسان به درستی بر این نکته انگشت نهاده‌اند که این اصول و قوانین، با اصول سخنوری «غربی»، خصوصاً اصولی که در فن خطابه‌ی ارسطو بدان اشارت رفته است، هم‌خوان نیستند.

آموزگاران قرون وسطایی سخنوری در جهان اسلام، بر سر مولفه‌های تشکیل دهنده‌ی آیین سخنوری، با یکدیگر اتفاق نظر ندارند. محققان، پیش‌تر، به دلایل این گونه‌گونی آراء و عقاید پرداخته‌اند که در این‌جا مجال پرداختن بدان نیست (برای مثال، نک. فوشه کور، ۱۳۷۷، ۲۳۲). اما اندرنامه‌ی قابوس نامه، نوشته‌ی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر (ف. قرن ۵)، دربردارنده‌ی تمامی قواعدی است که پتاح حوتپ در رساله‌ی خود بدان‌ها اشاره کرده است. چنان‌که می‌دانیم، نویسنده‌ی کتاب یکی از حکام محلی طبرستان بود و او نیز هم‌چون پتاح حوتپ، کتاب قابوس نامه را برای فرزندش گیلانشاه نوشته است. اگر چه محمد تقی بهار، به دلیل تنوع و گستردگی موضوعاتی که کیکاووس بن اسکندر بدان‌ها پرداخته، قابوس نامه را «مجموعه‌ی تمدن اسلامی پیش از مغول» می‌داند (۲۵۳۶، ج ۲، ۱۱۴)؛ با این حال سخنوری و گفتار نیکو، جایگاه بسیار ممتاز و برجسته‌ای در این اندرنامه دارد و اصولی که به زعم نویسنده باید بر سخنوری ایده‌آل حاکم باشد به اصول

مورد نظر پتاح حوتپ بسیار نزدیک است. از آنجا که هر گونه دیدگاهی در باب سخنوری ایده‌آل، ریشه در شرایط فرهنگی و اجتماعی دوره‌های خاص تاریخی دارد، مقایسه‌ی این دو رساله، چیزی بیش از شباهت صرف میان آراء دو نویسنده در باب سخنوری ایده‌آل را آشکار خواهد ساخت.

## ۲. زمینه‌های فرهنگی سخنوری در ایران سده‌های میانه و مصر باستان

پیش از ورود به بحث اصلی، باید به خاطر داشت که در جهان اسلام، اصطلاح «بلاغت» (که با اندکی تسامح در نوشته‌های مستشرقان، به Rhetoric برگردانده می‌شود)، اصطلاحی چند معناست. برخی از معانی آن عبارت‌اند از «هنر سخنوری»، «نیکو و فصیح سخن گفتن»، «هر گونه تأثیری که یک متن/گفتار ممکن است به وجود آورد» و... اما معنای غالب آن، یعنی «کلام نیکو و بلیغ»، یا مجموعه‌ی تمهیداتی که باعث بلیغ‌تر شدن یک متن/گفتار می‌شوند، عمدتاً در مورد متون نوشتاری به کار رفته است تا گفتارهای شفاهی. این مساله تا حدی ناشی از گرایش خاص بلاغیان مسلمان مبنی بر اثبات «اعجاز» کلامی قرآن بوده است. به همین دلیل، بخش‌های گسترده‌ای از برخی رساله‌های بلاغی مسلمانان عمدتاً بر «ساختارهای نحوی» و معانی ثانوی آن‌ها تمرکز داشته‌اند. این امر، بدین معنا نیست که ساختارهای نحوی گفتارهای شفاهی، تحلیل پذیر نیست، بلکه بیشتر بدین معناست که در گفتارها و خطابه‌های شفاهی، عمده‌ی تمرکز بر ویژگی‌های آوایی، نظیر هماهنگی اصوات و آهنگ نثر یا نظم بوده است. نخستین رساله‌های بلاغی که در جهان اسلام تألیف شده‌اند، بررسی این ویژگی‌های آوایی چشمگیرتر است، حال آن‌که از قرن پنجم هجری (قرن ۱۳ میلادی)، این قبیل ویژگی‌ها که خاص گفتارهای شفاهی‌اند، رفته رفته به بوت‌های فراموشی سپرده می‌شوند.

بدین ترتیب، با قاطعیت می‌توان گفت که بلاغت در جهان اسلام عمدتاً متن‌محور بوده است. این امر، باعث شده تا معنای غالب بلاغت، دیگر معانی آن را به حاشیه براند. این معانی حاشیه‌ای، به نحوی جامع و فراگیر صورت‌بندی نشده‌اند اما تا حدی روشن است که برای صورت‌بندی نسبتاً دقیق آن‌ها، به چه خاستگاه‌هایی باید مراجعه کرد. یکی از این خاستگاه‌ها، مجموعه متونی است که به «ادبیات حکمی» یا «اندرزنامه‌ها» شهرت دارد. برخی از متونی که به این ژانر تعلق دارد، حاوی اصول بنیادین «بلاغتی» است که بیش از هر چیز خاص موقعیت‌های گفتاری و شفاهی است. اگر بخواهیم اصول گفتارهای شفاهی

(اعم از خطابه‌های رسمی یا محاورات روزمره) را صورت‌بندی کنیم، مراجعه به این متون - که نمی‌توان آن‌ها را به معنای دقیق کلمه «بلاغی» نامید - ضروری خواهد بود. پندنامه‌ها یا اندرزنامه‌ها، پیش و بیش از هر چیز به ژانر تعلیمی تعلق دارند و بررسی آیین سخن گفتن در این متون باید در پس‌زمینه‌ی گسترده‌تر این ژانر صورت پذیرد. به یک معنا، کلیه‌ی اصول نیکو سخن گفتن در جهان پیشامدرن باید در این پس‌زمینه بررسی شوند. برای مثال، برخی فصول قابوس نامه را که کیکاووس بن اسکندر در آن‌ها اصول مربوط به سخنوری و نیکو سخن گفتن را بررسی می‌کند، باید در امتداد چارچوبی اخلاقی دید که ریشه در اندرزنامه‌ها و ادبیات حکمی ایران باستان دارد. از دیگر سو، مطالعاتی که در باب رساله‌ی آموزه‌های پتاح حوتپ انجام گرفته نشان می‌دهد که این رساله را نیز باید در چارچوب گسترده‌تر مفهوم فرهنگی «مات» (Maat) درک کرد؛ مفهومی که در بردارنده‌ی حقیقت، نظم، تعادل و بسیاری موارد دیگر است که هر یک جنبه‌هایی از فرهنگ مصر باستان را بازنمایی می‌کنند (Lipson, 2004, 81-89). بنابراین، آنچه ما در این جا با آن سروکار داریم، مفهومی است ضرورتاً گسترده‌تر از مفهوم Rhetoric که در سنت خطابی یونان باستان یافت می‌شود. بی‌تردید ادبیات حکمی، ژانری نیست که به یک فرهنگ یا تمدن خاص اختصاص داشته باشد. با این حال، بر مبنای همین نوع ادبیات، سنت‌های بلاغی متعددی را در جهان باستان می‌توان از یکدیگر متمایز کرد. اگر چه بسیاری از پژوهشگران اشاره کرده‌اند که آموزه‌های اخلاقی جهان باستان (خصوصاً آموزه‌های مربوط به نیکو سخن گفتن) محتوای یکسانی دارند و تنها به لحاظ قالب و نوع با یکدیگر متفاوت‌اند، با این حال اگر تفاوت‌های بنیادین و معناداری میان محتوای این آموزه‌ها و اصول حاکم بر آن‌ها وجود نمی‌داشت، سخن گفتن از بلاغت مصری، بلاغت چینی، بلاغت هندی و... ناممکن می‌بود. بنابراین، نگارنده از شباهت‌های میان وجوه فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی تمدن‌های پیشامدرن آگاه است، اما همچنین، بر این باور پای می‌فشارد که هر گاه (خصوصاً) بحث از اصول «سخنوری» و «آیین نیکو سخن گفتن» در میان باشد، هر فرهنگ ویژگی‌های خاص خود را دارد و اساساً همین امر است که «بررسی تطبیقی» این اصول را ممکن و معنادار می‌سازد.

در اثبات نکته‌ی فوق، یعنی منحصر بفرد بودن ویژگی‌های سخنوری در هر فرهنگ خاص، سسیل بلیک در پژوهش خود با عنوان «خاستگاه‌های آفریقایی سخنوری»، معتقد است که نخستین جملات رساله‌ی آموزه‌های پتاح حوتپ، حاوی دو ویژگی است که مشخصاً «آفریقایی» هستند: یکی توسل به خدایان و یادکرد نیاکان و گذشتگان است؛

دیگری بیان هدف خود از این آموزه‌ها و تاکید بر موقعیت اجتماعی نویسنده، با یادکرد القاب و عناوین خود در آغاز کلام (2009، 47-48). بلیک معتقد است که یادکرد القاب و عناوین یک فرد توسط خود او و نه شخص دیگری که معرفت اوست، حتی در جوامع امروزی آفریقایی نیز عملی کاملاً رایج است (Ibid, 48). اگر چه بسیاری از متون عربی و فارسی نیز همین ویژگی را (البته، به نحوی سازگار با سنت‌های اسلامی و ایرانی) دارا هستند، با این حال ادعای بلیک به طور کلی منحصر بفرد بودن هر فرهنگ را، دست کم در آغاز کلام، اثبات می‌کند.

پرسشی که در این جا ممکن است سربرآورد، این است که اگر اصول این نوع خاص بلاغت یا سخنوری را باید در ادبیات حکمی یا اندرزنامه‌ها جست، چرا پژوهش حاضر را به قابوس نامه محدود کنیم؟ چرا به دیگر متون ادبیات حکمی فارسی، همچون جاویدان خرد یا پندنامه‌ی بزرگمهر پرداخته نشود؟ این مسأله، دو دلیل عمده دارد: نخست این که در میان متون متعلق به ژانر ادبیات حکمی فارسی، قابوس نامه نخستین متنی است که دو فصل مستقل را به سخن و گفتار اختصاص داده است. دوم این که قابوس نامه ویژگی‌هایی دارد که دیگر متون متعلق به این ژانر فاقد آن هستند؛ نظیر منشاء الهی قائل شدن برای سخن (۱۳۹۰، ۴۵)، و بازنمایی اصول و قواعدی که علاوه بر بازنمایی اخلاقیات درباری و طبقه‌ی اشراف، عمدتاً در میان عامه و طبقات فرودست جامعه، به عنوان اصول رفتار صحیح و اخلاقی دانسته می‌شد (فوشه کور، ۱۳۷۷، ۲۲۱). آموزه‌های پتاح حوتپ نیز از این ویژگی‌ها عاری نیست. آموزه‌های پتاح حوتپ نیز همچون قابوس نامه، نه تنها باز نمودگر قوانین اخلاقی در طبقات فرادست جامعه‌ی مصر باستان است، که چنان که مصرشناسان نیز متذکر شده‌اند، برای هر مخاطبی از هر صنف و طبقه‌ی اجتماعی سودمند است. (Kennedy, 1998, 130-31). مولفان هر دو متن درباری هستند و این اندرزنامه‌ها را در وهله‌ی اول خطاب به فرزندان خود نوشته‌اند، اما اصول و آموزه‌های مطرح شده در هر دو رساله برای تمامی مخاطبان، از هر قشر و طبقه‌ای، سودمند است.

صورتبندی نظام‌های بلاغی غیر یونانی و غیر ارسطویی، همواره چالش برانگیز بوده است، چرا که پژوهشگران، صورتبندی این نظام‌ها را همواره تخطی از قواعد بلاغت ارسطویی و حتی دیگر نظام‌های بلاغی قلمداد می‌کرده‌اند (برای مثال، نک. Lyon, 2004). این رویکرد در مورد بسیاری از نظام‌های بلاغی غیر ارسطویی، نظیر بلاغت چینی، صحیح است. بسیاری از پژوهشگران به این نکته اشاره کرده‌اند که اصطلاح «بلاغت» یا «سخنوری»

(Rhetoric) هنگامی که در مورد ایده‌های کنفوسیوس به کار می‌رود، چه دشواری‌هایی را به بار خواهد آورد. آنچه از منتخبات (Analects) کنفوسیوس می‌توان استخراج کرد، اگر چه در وهله‌ی اول ممکن است بلاغی و مربوط به «آیین سخن» به نظر برسد، با این حال به هیچ وجه برای مقاصد بلاغی تدوین نشده است. چنان‌که پیشتر هم ذکر شد، هیچ یک از متون ادبیات حکمی، صرفاً برای مقاصد «سخنورانه» تالیف نشده‌اند. اما شاید بتوان آموزه‌های پتاح حوتپ را از این قاعده مستثنی کرد، چرا که این رساله، به روشنی هدف خود را اعلام می‌دارد: «آموزش دقایق نیکو سخن گفتن، به آنان‌که از این علم بهره‌ای ندارند» (۱۹۱۲، ۴۲). هیچ یک از دیگر متون ادبیات حکمی، دامنه‌ی آموزه‌های خود را این چنین محدود نکرده است؛ بلکه عمدتاً در پی آموزش قواعد رفتاری و اصول اخلاقی صحیح در جامعه بوده‌اند. البته چنان‌که گفته شد، آموزه‌های پتاح حوتپ نیز صرفاً محدود به آموزش اصول سخن و گفتار نیست، اما صرف ادعای صریح آن مبنی بر آموزش قوانین سخن نیک، آن را از دیگر متون متعلق به ژانر ادبیات حکمی متمایز می‌کند. بنابراین، این چالش که رساله‌ی آموزه‌های پتاح حوتپ به معنای دقیق کلمه بلاغی نیست، از همان آغاز حل شده به نظر می‌رسد.

همین ویژگی در مورد قابوس نامه نیز صادق است. البته نویسنده‌ی قابوس نامه هیچ گاه رساله‌ی خود را رساله‌ای بلاغی قلمداد نکرده است؛ اما هنگامی که به تبیین قواعد سخن می‌پردازد، در فصلی با عنوان «در فزونی گهر از فزونی خرد و هنر» می‌نویسد: «و بدان که از همه هنرها بهترین ... سخن گفتن است... و چون این بدانستی زبان را به خوبی و هنر آموخته کن» (۱۳۹۰، ۲۸). در نظر گرفتن سخن به مثابه‌ی عالی‌ترین فضیلت و قائل شدن منشاء الهی و آسمانی برای آن (همان، ۴۵) سخن را، حتی در فصولی که ارتباط مستقیمی با آیین سخن گفتن ندارند، مبدل به موضوعی محوری و بنیادین کرده است. برای مثال در فصل ۴۴ که به «آیین جوانمردی» اختصاص دارد، مولف مدعی می‌شود که تمامی جوانمردان سه ویژگی مشترک دارند که از آن میان، یکی مستقیماً با سخن در پیوند است: «یکی آن‌که هر چه گویی بکنی و دیگر آن‌که خلاف راستی نگویی، سوم آن‌که شکیب را کار بندی» (همان، ۲۴۶). دومین فضیلت، یعنی همواره حقیقت را گفتن، یا یکی بودن دل و زبان، یکی از پنج رکن بلاغت یا آیین سخن‌مصریان بوده است (نک. Kennedy, 1998, 130).

پیش از تحلیل شباهت‌های میان محتوای این دو رساله، باید توجه داشت که هر دو این رساله‌ها، به شکلی تقریباً یکسان آغاز می‌شوند. دست کم اندرنامه‌های موجود فارسی - مقدم بر قابوس نامه - سرآغازهای نسبتاً متفاوتی دارند. پس از حمد و ستایش خداوند، متون پیش از قابوس نامه با معرفی مولف و موضوع رساله ادامه می‌یابند. اما قابوس بن وشمگیر، پس از حمد و ثنای الهی و معرفی خود و هدف از نگارش کتاب، سخن خود را این گونه پی می‌گیرد:

بدان ای پسر که من پیر شدم و ضعیفی و بی نیرویی و بی توشی بر من چیره شد و منشور عزل زندگانی [را] از موی خویش بر روی خویش کتابتی همی بینم که این کتابت را دست چاره جویان بسترده نخواند. پس ای پسر چون من نام خویش را در دایره‌ی گذشتگان یافتم روی چنان دیدم که پیش از آن که نامه‌ی عزل به من رسد نامه‌ای دیگر در نکوهش روزگار و سازش کار و بیش بهرگی جستن از نیک نامی یاد کنم و تو را از آن بهره کنم بر موجب مهر خویش، تا پیش از آن که دست زمانه تو را نرم کند تو خود به چشم عقل در [سخن] من نگری فزونی یابی و نیک نامی در دو جهان، و مبادا که دل تو از کار بستن باز ماند که آنکه از من شرط پدری آمده باشد... (۱۳۹۰، ۳-۴).

جملات فوق، با جملات آغازین آموزه‌های پتاح حوتپ قابل قیاس‌اند:

پروردگارا، پایان زندگانی من نزدیک است، و من به سن پیری رسیده‌ام. ضعف و سستی مرا فروگرفته و گویی [از فرط ناتوانی] به دوران کودکی بازگشته‌ام. سالخوردگان همواره در محنت‌اند... نیرو کاستی می‌یابد و دل آرام و قرار ندارد... بنده‌ات را فرمانی ده تا شوکت شاهانه‌ام را به فرزندم انتقال دهم، مهلتم ده تا سخنان کسانی را برایش بازگویم که به اندرزه‌های پیشینیان گوش فرامی‌دانند، پیشینیانی که خود مستمعین اندرزه‌های خدایان بودند... (1912, 41-42)

تنها تفاوت در این است که جملات آغازین قابوس نامه، خطاب به گیلانشاه، فرزند مولف، بیان شده؛ اما در آموزه‌های پتاح حوتپ، روی سخن با خداوند است که خود به مثابه‌ی بخشی از تحمیدیه‌ی رساله به شمار می‌آید. نکته‌ی دیگری که از بخش‌های منقول هر دو رساله آشکار است، این است که نه حمد و ثنای الهی در آغاز رساله‌ها ویژگی‌ای است که به بلاغت آفریقایی اختصاص داشته باشد، و نه قابوس نامه تنها متنی است که برای کلام، منشاء الهی قائل می‌شود. از آخرین جمله‌ی بخش فوق‌الذکر از رساله‌ی آموزه-

های پتاح حوتپ، می‌توان نتیجه گرفت که مولف این رساله نیز، به منشاء و موقعیت آسمانی کلام باور دارد.

### ۳. بلاغت مصری: الگویی برای تمامی سنن بلاغی شفاهی؟

بر اساس پژوهش‌هایی که در باب بلاغت مصر باستان، و خصوصاً رساله‌ی آموزه‌های پتاح حوتپ انجام گرفته، بلاغت مصری مشتمل بر پنج رکن یا قاعده است. ذیلاً به یکایک این ارکان و شباهت‌ها و تفاوت‌های هر یک با آنچه که در باب آیین سخن در قابوس نامه آمده، پرداخته خواهد شد.

این پنج رکن عبارت‌اند از: ۱- خاموش ماندن ۲- سخن گفتن در زمان مناسب ۳- عدم افراط در کاربرد واژگان پرشور و عاطفی ۴- سلیس سخن گفتن همراه با تامل فراوان ۵- یکی بودن دل و زبان، یا بیان حقیقت. علاوه بر رساله‌ی آموزه‌های پتاح حوتپ، این ارکان در دیگر متون به جا مانده از مصر باستان نیز یافت می‌شود، اما از آن‌جا که رساله‌ی مورد بحث به نوعی دربرگیرنده‌ی تمامی این ارکان است، می‌توان آن را متنی معیار دانست که باز نمودگر تمامی ویژگی‌های بلاغت مصری است.

بحث را، از آخرین رکن، یعنی «بیان حقیقت» می‌آغازیم. مفهوم بیان حقیقت، در هر دو رساله‌ی آموزه‌های پتاح حوتپ و قابوس نامه، تا بدان حد برجسته و فراگیر است که هر گاه ذکر «سخن نیکو» یا «نیکو سخن گفتن» در میان باشد، مفهوم بیان حقیقت نیز همراه آن است. چنان که پیش‌تر گفته شد بسیاری از بخش‌های قابوس نامه، مستقیم یا غیرمستقیم به مساله «سخن نیکو» پرداخته و به همین دلیل مفهوم حقیقت یا بیان حقیقت نیز در جای جای این رساله فراوان به چشم می‌خورد. با این حال، تفاوت‌های ظریفی در درک مولفان این دو رساله از مفهوم حقیقت وجود دارد: پیش و بیش از هر چیز، پتاح حوتپ حتی «دروغ مصلحت آمیز» را نیز مجاز نمی‌داند، تا چه رسد به دروغی که مصلحتی هم در آن یافت نمی‌شود. در مواردی که بیان حقیقت ممکن است احساسات مخاطب را جریحه دار کند یا به هر حال خطر راستگویی به شدت بالاست، پتاح حوتپ توصیه به سکوت می‌کند (نه گفتن دروغ مصلحت آمیز). در دیگر موارد این عظمت حقیقت است که مسیر راستی و درستی را نشان می‌دهد (۱۹۱۲، ۴۳). این تفاوت میان آیین سخن ایرانی و مصری بسیار جالب است، چرا که آیین سخن پارسی در مواردی تخطی از حقیقت را مجاز می‌داند:



باید که مردم سخن گوی و سخن دان باشد اما تو ای پسر سخن گوی باش و دروغ گوی مباش. خویشتن را به راست گویی معروف کن تا اگر وقتی به ضرورت دروغ گویی از تو بپذیرند، و هر چه گویی راست گوی ولکن راست به دروغ مانند مگوی که دروغ بر راست همانا به از راست بدروغ، که آن دروغ مقبول بود و آن راست نامقبول. پس از راست گفتن نامقبول پرهیز... (۱۳۹۰، ۴۱).

این اندرز، قدری غریب می نماید. توصیه به راستگویی، نه به دلیل ارزش ذاتی این فضیلت، بلکه به این دلیل که محتمل تر است مخاطب «دروغی مصلحت آمیز» را از فردی راستگو بپذیرد تا از فردی دروغگو، تا حدی «ماکیاولیستی» به نظر می رسد. اما باید توجه داشت که قابوس نامه، تنها نماینده اخلاقیات طبقه‌ی حاکم و رفتار اشراف و اشراف زادگان نیست، بلکه باز نمودگر اخلاقیات روزمره نیز هست و در موقعیت‌های روزمره، همواره نوعی از ماکیاولیسم رقیق را باید انتظار داشت. در واقع، انتظار راستگویی در هر موقعیت و حالتی (خصوصاً موقعیت‌های روزمره) تا حدی آرمان‌گرایانه و دور از واقع به نظر می رسد.

تاکید پتاح حوتپ بر راستگویی در هر شرایطی، تلاقی گاه حقیقت و خاموشی، یا سکوت، است. از دید پتاح حوتپ، نقطه‌ی مقابل حقیقت، «دروغ مصلحت آمیز» یا دروغ به طور کلی نیست، بلکه «سکوت» است. اما برای قابوس بن وشمگیر، جانبداری از سکوت و خاموشی به دلیل ارزش ذاتی آن یا برتری آن بر دروغ نیست، بلکه او به این دلیل خاموشی را می ستاید که ممکن است به سود شخص باشد و جلب منفعتی شخصی کند. حتی هنگامی که قابوس بن وشمگیر سکوت را بر سخن یاوه و گزاف ترجیح می دهد، دلیل اصلی او این است:

خاموشی دوم سلامت است و بسیار گفتن دوم بی خردی، از آن که بسیار گوی اگر چه خردمند باشد مردمان عامه او را از جمله‌ی بی خردان شناسند و اگر چه بی خرد کسی باشد چون خاموش باشد مردمان خاموشی او از جمله‌ی عقل دانند (۱۳۹۰، ۴۷).

البته به نظر می رسد که هیچ یک از فضایل اخلاقی در قابوس نامه، ارزش ذاتی ندارند. در هر حال، اجمالاً باید گفت که رویکرد این دو رساله به مساله‌ی حقیقت، تا حدی با یکدیگر متفاوت است.

در رساله‌ی آموزه‌های پتاح حوتپ، تاکید بر یکی بودن «نیت و گفتار» برجسته‌تر و چشمگیرتر است تا تاکید بر یکی بودن «گفتار و کردار». این تفاوت تا حدی به دلیل اهداف

نسبتاً متمایز دو رساله است. رساله‌ی آموزه‌های پتاح حوتپ، تنها بر آن است تا اصول سخن نیکو را در موقعیت‌های مختلف بیان کند، اما قابوس نامه به بیان کلی اصول اخلاقی می‌پردازد که آیین سخن گفتن نیز جزئی از آن است. به همین دلیل، تاکید بر یگانگی گفتار و کردار در این رساله برجسته‌تر است، اگر چه گاه خلاف این به نظر می‌رسد. برای مثال، قابوس بن وشمگیر در باب ۴۴ رساله‌ی خود اصول جوانمردی را سه چیز می‌داند: «یکی آن که هر چه گویی بکنی و دیگر آن که خلاف راستی نگویی و سوم آنکه شکیب را به کار بندی» (۱۳۹۰، ۲۴۶). در وهله نخست چنین می‌نماید که یگانگی نیت و گفتار، و یگانگی گفتار و کردار نزد مولف رساله از ارزش یکسانی برخوردار است، اما حکایتی که مولف در همین بخش نقل می‌کند، نشان‌دهنده‌ی تفاوت میان این دو نوع یگانگی است:

اصل جوانمردی آن است که هر چه گویی بکنی، و میان جوانمردی و ناجوانمردی صبر است و جواب آن عیار آن بود که از آن جای که نشسته بود یک قدم فزاتر نشیند و گوید: تا من ایدر نشسته‌ام کس ایدر نگذشت تا راست گفته باشد (همان، ۲۴۸).

از این حکایت پیداست که از دید مولف قابوس نامه، ارزش یگانگی گفتار و کردار تا حدی افزون‌تر از یگانگی نیت و گفتار است، چرا که سخن آن فرد در پاسخ آن عیار، در واقع چیزی جز همان «دروغ مصلحت‌آمیز» نیست. البته باید توجه داشت که یگانگی گفتار و کردار مساله‌ای نیست که به طور کامل در رساله‌ی آموزه‌های پتاح حوتپ نادیده گرفته شده باشد، چرا که در شماری از بخش‌های این رساله، «حقیقت»، تلویحاً از مرزهای «گفتار» درمی‌گذرد تا «کردار» را نیز دربرگیرد.

انتظار موقعیت و لحظه‌ی مناسب برای سخن گفتن، اصل بلاغی دیگری است که هر دو رساله مطرح می‌کنند. جورج کندی بر این باور است که

لحظه‌ی مناسب به مفهوم Kairos در بلاغت کلاسیک [غرب] شباهت دارد. یعنی این که بدانیم [در هر موقعیتی] چه بگوییم و در چه هنگام بگوییم. هیچ قاعده‌ای برای آموزش این مهارت وجود ندارد، بلکه تنها با تمرین و تجربه به دست می‌آید (1998, 130).

البته، کندی بر خطاست. ماهیت همواره متغیر موقعیت‌های روزمره، با موقعیت‌های رسمی‌ای که درسنامه‌های بلاغی یونانی-رومیایی بدان می‌پرداختند، بسیار متفاوت است. موقعیت‌های بلاغی در فن خطابه‌ی غرب باستان، عمدتاً متن‌محور بود. گفتارنویسان یا عریضه‌نویسان (Speech writers) متن گفتارها را از پیش تهیه می‌کردند. یکی از ارکان فن

خطابه‌ی کلاسیک غرب، یعنی «حافظه»، دقیقاً به شیوه‌های حفظ کردن یک گفتار پیشاپیش مکتوب شده اختصاص داشت. اگرچه گاهی سخنور به بداهه پردازی هم نیاز پیدا می‌کرد اما عمده‌ی بخش‌های گفتار او از پیش تنظیم و تدوین شده بودند. بنابراین می‌توان گفت که در سخنوری غرب باستان، «لحظه‌ی مناسب» توسط خطیب به وجود می‌آمد و نیازی به «انتظار» برای فرارسیدن لحظه‌ی مناسب، چندان احساس نمی‌شد. اما در سنت‌های شفاهی بلاغت، به راستی باید منتظر ماند تا لحظه‌ی مناسب فرا برسد و فرد تشخیص دهد که باید حقیقت را بگوید، دروغی مصلحت آمیز دست و پا کند یا اساساً خاموش بماند. قابوس بن وشمگیر معتقد است: «با همه هنر جهد کن تا سخن بر جای گویی که سخن نه بر جای اگر چه خوب گویی زشت نماید...» (۱۳۹۰، ۲۸). مولف، برخی از این سخنان «برجای» و بهنگام را این گونه برمی‌شمارد:

...اما سخن ناپرسیده مگوی و از گفتار خیره پرهیز کن و چون پرسند جز راست مگوی. و تا نخواهند کس را نصیحت مگوی و پند مده خاصه کسی را که پند نشنود... و بر سر ملا هیچ کس را پند مده... (همان).

دیگر نمونه‌های سخن بهنگام در سرتاسر کتاب به چشم می‌خورد، اما آنچه اهمیت دارد این است که گوینده، برخلاف خطیبان غرب باستان، خود در خلق این موقعیت‌ها نقش چندانی ندارد. با تمامی این احوال، کندی تا حدی محق است که هیچ قانونی برای آموزش سخن گفتن بهنگام وجود ندارد و این امر در موقعیت‌های بی‌شمار و عمدتاً شفاهی روزمره، که قابوس بن وشمگیر تنها به چند مورد از مهم‌ترین آن‌ها اشاره کرده است، نمود بیشتری دارد.

جالب این جا است که قابوس بن وشمگیر، با هر دو موقعیت بلاغی فوق‌الذکر (غیرمترقبه و از پیش معلوم) آشنایی دارد. در باب «آیین و رسم شاعری» آمده است:

بدان که هر کسی را چه باید گفتن. اما بر شاعر واجب است از طبع ممدوح آگاه بودن و بدانستن که وی را چه خوش آید، آنگه وی را چنان ستودن که وی خواهد که تا آن نگویی که وی خواهد تو را آن ندهد که تو خواهی... (همان، ۱۹۱).

همچنین در فصلی با عنوان «در آیین و رسم خنیاگری» تاکید می‌کند:

به هر سرودی در معنی دیگر گوی و شعر و غزل بسیار یادگیر چون فراقی و وصالی و تویخ و ملامت و عتاب و رد و منع و قبول و جفا و وفا و عطا و احسان و خشنودی و

گله و حسب حال‌های وقتی و فصلی چون: سرودهای بهاری و خزانی و زمستانی و تابستانی باید که بدانی که به هر وقت چه باید گفت، نباید که اندر بهار خزانی و اندر خزان بهاری گویی و اندر تابستان زمستانی و اندر زمستان تابستانی نگویی، وقت هر سرودی باید که بدانی... (همان، ۱۹۵).

این اندرزها شاید در وهله‌ی اول بدیهی به نظر برسد، اما از یک سو، تفاوت این قبیل موقعیت‌ها با موقعیت‌های از پیش نیندیشیده و عمدتاً غیرمترقبه‌ی روزمره - که فرد عمدتاً پیشاپیش از آن‌ها آگاه نیست و خود را برای آن‌ها آماده نکرده - کاملاً روشن است و از سوی دیگر، توضیح این قبیل موقعیت‌های رسمی، در تقابل با موقعیت‌های روزمره هنگامی بیشتر نمایان می‌شود که دریابیم مولف رساله‌ی آموزه‌های پتاح حوتپ، از موقعیت‌هایی که در آن‌ها سخنگو پیشاپیش می‌داند چگونه باید با مخاطب رفتار کند، اساساً سخنی به میان نیاورده است.

دو رکن دیگر بلاغت مصری نیز، یعنی «روان سخن گفتن در عین تأمل» و «عدم افراط در کاربرد واژگان شورانگیز» قرینه‌هایی در قابوس نامه دارند. البته باید توجه داشت که در قابوس نامه، تأکید بر تأمل پیش از سخن گفتن برجسته‌تر است تا بر روانی و سلاست گفتار. توصیه‌ی صریح و مستقیمی دال بر سلاست و روانی گفتار در قابوس نامه به چشم نمی‌خورد، گرچه برخی از واژگان و تعبیری که در متن به کار رفته‌اند ممکن است مفید چنین معنایی باشند: «زبان را به خوبی و هنر آموخته کن و جز چرب زبانی عادت مکن... هر که را زبان خوش‌تر هواخواهش بیشتر» (همان، ۲۸). یا «سخن بود که بگویند به عبارتی که از شنیدن آن روح تازه گردد و همان سخن به عبارتی دیگر توان گفتن که روح تیره گردد» (۴۴). پیداست که یکی از ویژگی‌هایی که می‌تواند باعث «تازگی روح» گردد همان «سلاست و روانی» گفتار است، اگر چه چنان‌که گفته شد، قابوس بن وشمگیر به طور صریح اشاره‌ای به این موضوع نکرده است. از آن جا که این دو رکن اخیر در دو رساله‌ی مورد بحث تقریباً یکسانند، در این جا به تفصیل بدان‌ها نمی‌پردازیم.

#### ۴. نتیجه‌گیری: بلاغت شفاهی در مقابل بلاغت مکتوب

پژوهش حاضر، آیین سخن را در دو رساله‌ی قابوس نامه و آموزه‌های پتاح حوتپ مورد بحث قرار داد. برخی از مولفه‌های مورد بحث، خاص سخن شفاهی هستند، نظیر اهمیت اولویت سکوت، یا «انتظار» لحظه‌ی مناسب برای سخن گفتن. اما چنان‌که در مقاله‌ی

حاضر نشان داده شد، هر یک از این ارکان و مولفه‌ها با شرایط خاص فرهنگی و اجتماعی روزگار مولفان دو رساله، همخوان و سازگار گشته‌اند. آیین سخن مصری و ایرانی، هر دو، به «سکوت» و «انتظار لحظه‌ی مناسب برای سخن گفتن» پرداخته‌اند، اما هر یک، تصور نسبتاً متفاوتی از آن دارند. رساله‌ی آموزه‌های پتاح حوتپ، به مثابه‌ی نخستین متن موجود در باب آیین سخن که تمامی این ارکان را در خود دارد، می‌تواند متنی معیار تلقی شود که بسیاری از ویژگی‌های شفاهی بلاغت، که عمدتاً در موقعیت‌های روزمره کاربرد دارند، در آن مورد بررسی قرار گرفته است. البته، سنن شفاهی بلاغت قطعاً مولفه‌های دیگری نیز دارند، اما درسنامه‌های موجود در باب آن‌ها سخنی نگفته‌اند. بنابراین، تا آن جا که با درسنامه‌هایی سر و کار داریم که براساس مشخصه‌های شفاهی بلاغت تدوین شده‌اند، می‌توان ادعا کرد که دو رساله‌ی آموزه‌های پتاح حوتپ و قابوس نامه جامع‌ترین صورتبندی از این ویژگی‌ها را ارائه داده‌اند.

### پی‌نوشت‌ها

۱. هشتمین و یکی مانده به آخرین فرعون از فراغنه‌ی پنجمین سلسله‌ی حاکم بر مصر باستان در سده‌های ۲۵ و ۲۴ پیش از میلاد مسیح.
۲. برای بحثی مستوفی در باب تاریخ دقیق نگارش این رساله، بنگرید به مقدمه‌ی باتیسکوم گان بر ترجمه رساله‌ی آموزه‌های پتاح حوتپ، در: [Ptah-hotep], 1912, 20ff

### کتاب‌نامه

- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۹۰). قابوس نامه. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فوشه‌کوره، شارل هانری (۱۳۷۷). اخلاقیات: مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده‌ی هفتم هجری، ترجمه محمد علی امیر معزی، عبدالمحمد روح بخشان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی: انجمن ایرانشناسی فرانسه در ایران.

Blake, Cecil (2009). *The African Origins of Rhetoric*. Routledge.

Kennedy, George A. (1998). *Comparative Rhetoric, An Historical and Cross-Cultural Introduction*. Oxford University Press.

Lipson, Carol S.(2004). 'Ancient Egyptian Rhetoric: It All Comes Down to Maat', in Rhetoric Before and Beyond the Greeks. Eds. Lipson, Carol S. & Binkley , Roberta A. State University of New York Press, Albany.

Lyon, Arabella (2004). 'Confucian Silence and Remonstrance: A Basis for Deliberation'. In Rhetoric Before and Beyond the Greeks. Eds. Lipson, Carol S. & Binkley , Roberta A. State University of New York Press, Albany.

[Ptah-Hutep] (1912). Instruction of Ptah-Hutep, Tr. Battiscombe Gunn. London: John Murray, Albemarle Street.

